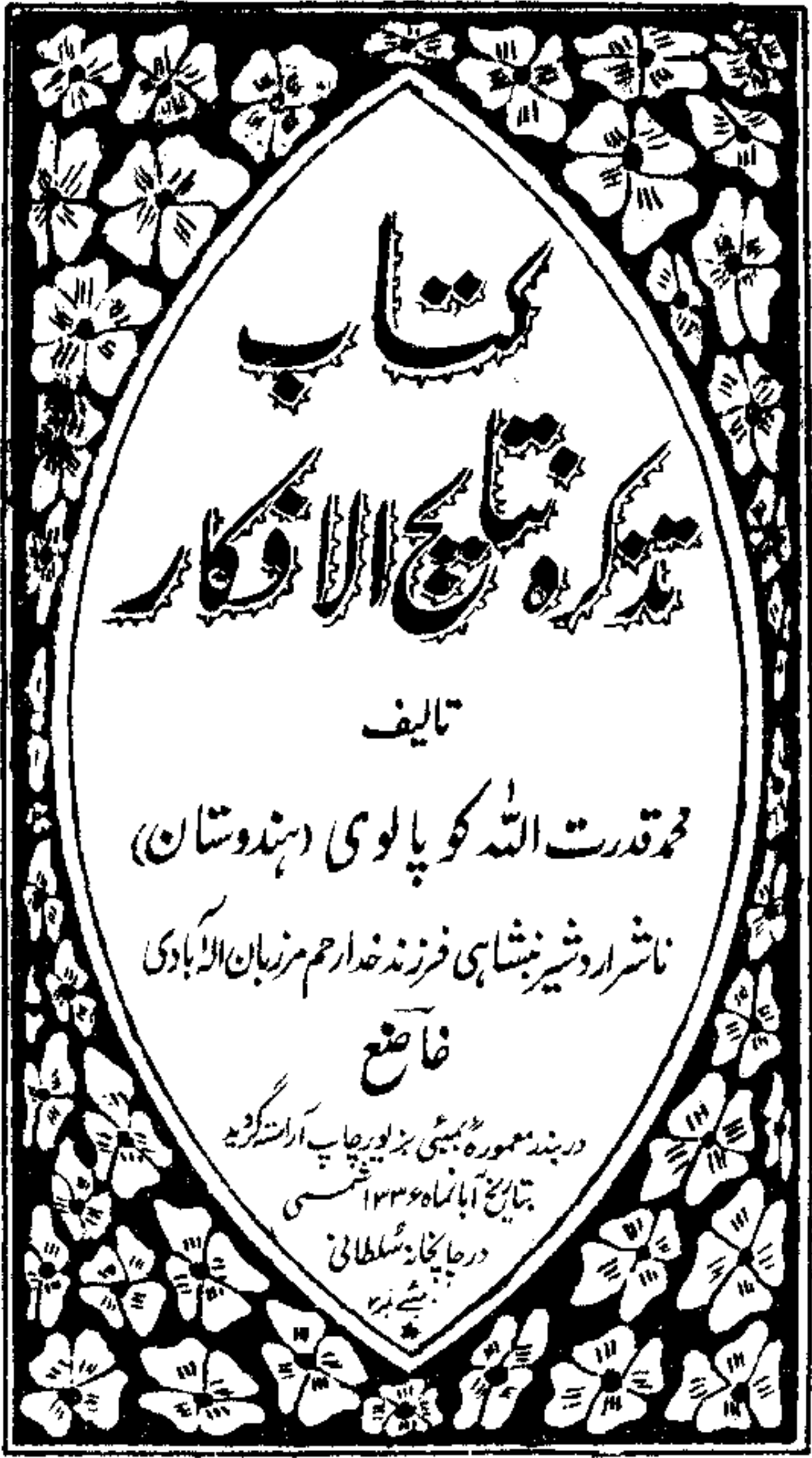


نام شعراء	صفو	نام شعراء	صفو
شیخ جمال الدین بقین خلیلی	۷۹۲	مولوی میران محی الدین	۷۷۶
محمد اشرف یکتا کشمیری	"	واقف	"
شیخ محمد انور کیدل مراد آبادی	۷۹۳	حرف الہا	"
میر یوسف بلگرامی	"	امیر ہالیون اسفزاری جام	۷۷۸
سید علی درویش تہرانی	"	مولانا عبدالستار تفسی از انلی	۷۷۹
حکیم سید ممتاز علی دہلوی	"	مولانا ہالی چغتائی	۷۸۰
گوئیگان تاریخ تمام کتاب	"	ہلاکی ہمدانی	۷۷۵
فضل العالی محمد رضا علی بیجا پور	۷۹۵	سید احمد ہاتف اصفہانی	۷۸۶
سید مہدی الحسینی نراقب	۷۹۶	سیرا ابو علی ہاتف اصفہانی	"
سید رضی الحسینی بنیش	"	حرف الیا	"
مولوی سید محمد حسن تمنا	"	قاضی کچی لائنجی	۷۸۷
حافظ غلام محی الدین مایل	"	میر کچی کاشی	۷۸۸
مؤلف تذکرہ محمد قدرت اللہ	"	احمد یار خان یکتا	۷۸۹
مولوی محمد حسین راقم	۷۹۷	علامہ ودتیم یزد جردی	۷۹۱
ارد شیر ذراع	۷۹۸	علامہ سینی سمنانی	"

کتبہ محمد مظہر علی ابن سید ممتاز علی افرد دہلوی ساکن بستی



کتاب

مکره کج الاکار

تالیف

محمد قدرت الله کوپالوی (هندوستان)

ناشر اردو شیر نیشاهی فرزند خدارحم مرزبان الہ آبادی

خا صغ

در بند مموره بمبئی بڑی پور چاپ آراستہ کرید

بتاریخ آبان ماہ ۱۳۳۶ شمسی

در چاپخانه سلطانی

بمبئی

کتابخانه ملی افغانستان

بہائی جلد در ہند ۸ روپیہ و راکھ ۵۰ اریال

بنام خداوند بخشنده مهربان

شادابی گلشن سخن با بسیاری حمد بسیار پیرانی است که  
 عندایب قوت ناطق را غم سنج خوشش نوایی گردانیده  
 وزیرایش عنوان صحیفه برقم شنای نظم آرائی است که عابین  
 معاینه را تجلیب جوهر زواجر الفاظ بر منصف آرایش نشانیده  
 ای نام تو زبیب صدر دیوان سخن | وی وصف تور و نوق گلستان سخن  
 از پر تو زره که از مهر تو تافت | گردید فروغ شمع ایوان سخن  
 ولالی بی بجای مناقب نشان تیرا عظم بیت الشرف رسالت  
 است که از مطلع اول ماخلق الله نوری سه باوج ظهور کشید  
 و نقود درود نامحدود پیشکش آن خسر بن آدم که وجود با جودش  
 منقطع دیوان نبوت گردید

ای ذات تو قایم بمقام محمود | از بجز تو کاینات آمد بوجود  
 زان پیش بیافرید نور تو خدا | که آدم و عالم اشرعی هیچ نبود  
 و جلیات زاکیات بر آل و اصحاب او باد که صدر آرایان ایوان

دین مبین<sup>(۱)</sup> و مقتدایان شاهره علم و تقی مین اند

اولاد نبی که خندان الهی اند | بحر شکر فیض و مهبط الوار اند

اسلام قوی گشت ز خلفا ز اول | الحق که ستون ضرورین هر چار اند

اما بعد میگوید اضعف عباد الله القوی محمد قدرت الله

کو پالوی که این پاشکاسته زاویه جمول از سر بعضی حوادث گلبن جمعیت

را بر کربز یافت نقبت و در سن سبع و عشرين و مائین و الف <sup>۱۲۲۰</sup>

به بیداری سیاحت و رفاق و بانها از نسیم جاوید تلی طایر عزیمت

پرواز به بھارستان مدراس گشا چونکه عدت عالی این سفر

ادراک صحبت رنگین حضرت خوشدل مرحوم و جناب خوشنود

دام ظل که ترجمه این هر دو بزرگوار انشاء الله المستعان در ظرف الخاء

خواهد آمد بوده دامن تمسار ابله های شترت و شادمانی از گلشن

همسفری لبریز کرد ایند و قارنت از خلوت جمعیت و کاستنی

در انجمن همکلامی پوشید مجلس بگریگی باه تسلط یکدیگر گری پذیرفت و

ظلوت یک جهتی باز و یاد اخلاص رونق گرفت آخر الامر پس از

چند سال بیاموری طالع بناب خوشنود حضرت راه گشته این نشانه کام

باوید افکار را بر شمشیر آجیاست که عبارت از قرب بساط فیض

مناط جناب مستطاب نواب عظیم جاه بهادر است رسانید تا اینکه

از قریب عنایت آن امیرناراسد در این ذره بمقیب دار ذخیره اندوز نقد  
مجالست و بجزه یاب حضوری گردید ز سبب اسیر بطلبید که چشم  
روزگار در اوصاف حمیده مثل او ندیده و چهی خدیو عالی شکوه که دیده ز ما  
در خصایل برگزیده همچو وی کست بر پندیده و پیکر سخاوت را دست عطا  
پرستش آرایش بخشنده و قالب هست را بود بی انتهایش روح  
تازه دمیده تو سن زمین رسایش کرم عنان میدان فراسرت  
و سمنند طبع و الایش سباق مضار کیا ست با بمل بعد وفات پذیرگوش  
نواب عظیم الدوله به ساد رحمت مآب که جلوه پیرای مندریاست  
کز نایب گشت بر احوت رسائی و آسایشش خلائق نظر بر گمانت  
و صلاح و فلاح متنو تسلین پیش نهاد خاطر اقدس میداشت با تبعاع  
سند نسبی و اجرای احکام شرعی کمال اهتمام مینمود و بحفظ مراتب علما  
و فضلا بنزد اعزاز و اکرام مصروف بود و آنخاف تخایف و ارسال  
ذو ربحر بین شریفین زادها الله تعالی شرفا و تعظیما در زمان خود  
از ما سبق افزود و خیرات متکاثره و حسنات متوافه هر پیش  
از پیش درین وقت جلوه ظهور نمود چنانچه سلسلی متین بصرف ز کثیر  
بخلوص تمام و اهتمام مالا کلام طیار ساخته بمسک معطر فرستاد بمقتضا  
حسن نمیش شرف قبولیت یافته بر در بیت الله شریف منصوب

گشت و این سعادت از سلاطین و امرای هندالی یومنانده اسلوا سی  
عالمگیر پادشاه و نواب و الاجاه جنت آرامگاه و این امیر ذوی  
اللاقت دار نصیب دیگری نشد فاما این سلم در لطافت و متانت  
سلم البتوت خاص و عام است اغرض چونکه همت و الایش  
بیشتر با افزایش اعتبار متوسلان و ترقی دولت خواهان مصروف  
بوده این تحقیق را هم که از مقبضان انوار حضوری بوده رفته رفته  
بعهد تولیت مقبره نواب رحمت آسب امور ساخت  
و باضافه مشاهره و خطاب خانی نواخت سبحان اللہ ذات  
همایونش آیه رحمت بود و پیرایه خیر و برکت لباس صلاح و تقوی  
در برداشت و افزاید و ریاضت بر سر از آنجا که خفا نه کردون از  
باده عیش و جمعیت تہی است و طمع ساغر مراد از این سیه کاسه  
اہلی عروج نشد بزم هستی را خمار نیستی در پی و گردش دور دوار علی  
غیم المطلوب پیایی ناگاہ نقاش قضا وقت در طرہ نقشی بر بست  
که سنگ تفرقه شیت جمعیت خواطر از ہم شکست اعنی  
ان نونہ سال بوستان انوری در کمال نشوونہ ساز سنا حدی  
و اربعین و ما بین و الف از یاد رفتاد و آن صدر ارای ایوان امارت  
روز بروز دیدم نهاد بوقوع این حادثہ عالم آشوب روز روشن بچشم

بهسانیان تیره و تار یک نمود و بالا دستی خزن و اندوه عثمان عصب  
 و شکیب از کف دولتخواهان ربود باری بود مسعودش مهر برج  
 رفت و بختیاری کوهر درون عطرست و والاتباری قره باصره دولت  
 واقسمال بیسپهر شوکت و اجلال نواب امیرالهند و الاجاه  
 اعظم الامم مختار الملک سراج الود محمد غوث خان بهادر بهادر جنگ  
 اودام الله تعالی بجماع و نفاض علی العالمین عطاء محمد تشفی بر جراجت  
 سینه نمکینان نهاد و ابواب طمانیت بر روی مضطربان گشاد و ابواب  
 حکومت آن خدیو جوان بخت و وارث تاج و تخت را که عمر یک  
 سال و سه ماه داشت بریاست کرناک نامزد ساختند  
 کوس سندی را می موروثی تمام ناهیش نواختند امروز که آن ورده التاج  
 شهابست و مزواج سخاوت حاتم عصر باذل و هر قدم در عرصه  
 نوزده سالگی نهاد و ذات و الاصفاتش مفتاح کنوز کاسرانی است  
 و کسب کجینیه فیروز سانی خیاط ازل بقبای فضل و کمال قامت مبارکش  
 آراسته و مثالیله قضا و قدر بگمونه سن لیاقت و قابلیت چهره حالتش  
 پیراسته در فهم و فراست علم کیمیا می افتراز و دور عقل و کیاست  
 نقش بیست می تر از و اشوب فکر سالیش منازل و قایق  
 نظر و نظر بکمال سرعت علی می باید و سیاح خلیل و گشایش طرق

غوامض معانی را بخوبی می پیماید عنده لیب طبعش در گلشن سخن بزم ترمه  
 فصاحت هم آواز و شایسته افکارش در بوادی بلاغت به تیز پروازی  
 و مساز گنجینه علوم و فنون است خزینه کلام موزون گل سرسبد گلستان نازک  
 خیالی است و نو باو حد لایق خوشش مقالی پیکر الفاط خیالات  
 رنگینش کسوت خوش قماشش در بر دارد و تصور مضامین دلنشینی  
 نقشه نیکو تلاشی پیش نظر از اشعار دلاوریش که بخواهد شاهوار معدن  
 معانی است و لالی آبدار صلقه گوشش سخن دانی بتزئین این صحیفه  
 می پردازد و هر ی بده.

فرد و پر تو صفت دماغ آئینه را | خط تو ساخت سر سبز باغ آئینه را  
 کند غرق ندامت طبع صاف من ز لاله را

زندان سخن بدل هر مصرع شوخ هم صلالی را	بکن از باوه عشق کسی مملود دل خود را
نباشد پیشستان حرمتی مینای خالی را	نخست از تیغ از لوی بکن قطع اطلال را
مسخر کن سواد اعظم نازک خیالی را	ای شوخ فرو بسته بر رخ زلفه تارا
نازل بسرن مکن این تیره بلار را	عکس ساق تو مگر ز دم تاثیر در آب
ماهی از موج بود پای بزم نخبور در آب	انقدر گریه نمودم بفسرقت جانان
حال جسم شده چون پیکر تصویر در آب	گر بزار بود مهر بیان عالم
نبیت اصلاً یکسی طاقت تفریر در آب	



دید شاید کیوسته کین او گاه بی باغ  
 نیست معلوم که میاید بزم دلبری  
 همت اعظم ندارد تکبیر کس چون علی  
 تا فرومشت بهخ زلف خود آن خورشید  
 چون کستان منت طاقت و صلح  
 بر سر خوان چهره نسکین  
 گشت تا چشم او شراب فروش  
 بسکه گریم بشوق گل روی  
 بر نما بد دل من منت سیر گلشن  
 کشتی تو بیک تیر داشت تو بوسم  
 و اسختم از آنش جان سوز فراق  
 اموخت ز تو پیر فلک فتنه طرائف

شاخ سنبل با هزاران پیچ و تاب تناده است  
 کشته جسم پیده یکسر چون جناب تناده است  
 خیره افلاک بی چوب طناب تناده است  
 و و داده دلم از سینه پریشان بر خاست  
 بسکه رو تو موهوش افتاده است  
 خال پیش نمک چشم افتاده است  
 شد دل کشته ام کباب فروش  
 طفل شکم بود گلاب فروش  
 از گل مرغ چو طاووس بھاری دارم  
 بر روی دل مخزون مراد است تو بوسم  
 تا سر مرصفت چشم سپید است تو بوسم  
 ای طفل پیر آشوب قدیست تو بوسم

بالجمله در عهد دولتش خلایق را نقد طمانیت و خرمی فرا  
 چنک و بر بی برگ و نوازه ترانه جمعیت و خوشوقتی هم آهنگ صحبت  
 دلپذیرش کوک ارباب فطانت و بزم بنیظیر نشین اصحاب متانت  
 حسن مقالش مومسیایی شکسته حالان کنج ناکامی و فیض مالامالش  
 دستگیر از پافناده کان جاوه بی سر انجامی خویش و بیگانه زلزله بردار

مایده احسان اوست و یار و اغیار ز کمره مستد وجود بکیران او اللهم  
 ضاعف حسنة وارفع درجات این شیفته کلام نغمه دل باخت  
 سخن پرغندرا گاه گاه بخاطر خطور میگرد که در بیاضی اشعار شعرا  
 نامدار متقدمین و متاخرین و بعضی از معاصرین نگاشته آید درین ضمن برای  
 اکثری از اجله و احباب برین قرار گرفت که چینی احوال هر  
 یکی از آنها هم مثل دل بقید قلم در آید تا از تو تذکره یادگار باشد لهذا در  
 سده ست و پنجاهمین و مائین و الف تلخیص بعضی دواوین موجوده  
 در افتاد بر انتخاب اشعار از تذکره آتش که هجدهم از صفهائی  
 و مجوعه اشعار ریاض الشعراء و الواعظانی و مجمع النقبائیس خان  
 آرزو و اکبر آبادی و بهارستان سخن از عبد الرزاق و ملت  
 الخیال از شیرخان و کلمات الشعراء سرخوش و سفینه مبد  
 عظمت الله بنحیب و سر آزاد و خزان عامره میر آزاد بلگرامی  
 و گل رعنا و شام غریبان شفق مستق اورنگ آبادی بحسب مذاق  
 خود دل نهاد و از هرمن این بساط طبعین همیشه بهار گل های رنگ برنگ  
 بر چیده دامن دامن برداشت و احوال هر یکی مختصر مفید بسلاک عبارت  
 فارسی سلیس کشیده اسامی شعرا را بحروف تهنجی ترتیب داده تقدیم  
 و تاخیر بر اعانت سین و وفات شان ملحوظ داشت و به تفتیش

و تحقیق من وفات هر کدام حتمی الا امکان اختتام تمام وجه و جهت نام  
 کار برده و کسانی را که سن تحقیق یا تخمین یا اعتبار عصر هم یافت نشد  
 نامشان همچنان درین اوراق گذاشتند فاما سوای میرالمصطفی که بطغیسل  
 انتساب با اسم ال منصب سدرت بزرگرفت و ماورای حضرت احمد جاج  
 و شیخ ابوالحسن خرقانی از زمره اولیای کتب هرت توافق اسمی با نام مبارک  
 سرور انبیا و کنیت خاتم الخلفاء ذکرشان بعد اسم میرمعرفی الیه النسب  
 نمود اسماء و کنیات اولیاء الله را که بر دیگران تقدم با شرف دارند  
 در برتر فسی که جلوه ظهور یافته بر اعانت ترتیب از همه بالا گذاشت و از  
 اصناف انانیت که در انجکه قدم بپیدان شاعری نهادند اسم آنها را بحکم النزل  
 قوامون علی النساء پایان اسماء ذکر نمود و این صحیفه را موسوم به نتائج  
 الافکار ساخته بسیار گاه فلک اشتباه آن امیر جواد عرضه و او اگر نظر کمیاب  
 اثر او متاع کاسد این تسلیل ایضا عت را بپیران اجابت بر سنجار  
 بنده نوازی چه دور و اگر بمقتضای چه شناسی طلای ناسره من  
 هیچ مان در بیک قبولیت کامل العیار گردانند از عزت افزائی چه عجب  
 امید از ماهران سخن و ناظران این فن آن دارد که اگر بلازم بشری سهوی  
 و خطائی در این کتاب بیسند و امن از رکن در اصلاح نصیحتند با اوان  
 الشرع فی الکتاب و من الله الوصول الی منهج الصواب مقدم بدانکه

شعر بالکسر در اصطلاح شعرا عبارت است از کلام موزون متقنی که باراده  
 متکلم از عدم بوجود آید و حق این است که قافیہ امری است عارضی که بدون  
 رعایتش مطلع و غزل و قصیده و مثنوی و رباعی و امثال آن متحقق نمیشود و  
 تحقیق نفس شعر بر آن موقوف نیست و الا فیه قافیہ ندارد از تعریف  
 شعر فاج کرده و این که لک و قبیله اراده متکلم برای اخراج حدیثی  
 است که بقصد و اراده موزون واقع گردد از آنکه کلام آن سرور اتمام علیه  
 افضل الصلوات و السلام بکلم ما علمت ایه الشعر از شعریت میراست و  
 همچنین هر کلامی که از شخصی بقیه قصد شعور صاورش شود آنرا شعر  
 نمیگویند چه شعرا خود از شعور است که بی قصد متکلم نمی باشد و بر آوردن  
 کلام الهی را ازین قبیله گنجایش ندارد از آنکه وجود موزونیت بدون اراد  
 و بی سببانه متکلم اضطرار است و موزوننده عمدتاً پس از او است  
 که آنرا از قید آمدن از عدم بوجود که مشعر بدو است بر آرند تا بعضی آیات  
 قدیر که موزون واقع شده و توفیق شعر اصطلاحی صادق نه آید  
 از صد و کلام موزون نخست از متکلم قدیم است تعالی شاه و از جناب  
 گفت اند که الشعر از تلامذة الرسل و علماء و جواز کفایت شعر  
 و اشادان مختلف دارند و حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلم  
 الشعر کلام فحش و قبیحه قبیح عالم است بین الفریقین

پس شعر یک متضمن بیان مراتب عشق و محبت و مواعظ و حکم و مصالح  
 بود مذموم نیست و مورد آن من الشعر حکمت همین است و کلامی که  
 مشتق بر جواهر اسلام و اظهار عیوب و سب و شتم باشد قبیح  
 است و مصداق آیه کریم الشعر است جمعهم العاؤون همین  
 واقع شده و چون شعر کلامی است موزون و هر موزون را میزانی باید تا از آن  
 زیادت و نقصان معلوم گردد و آنرا علم عروض نامند و واضح اوزان  
 نلسیل ابن احمد بصری است که آنرا در اوسط مائة ثانیة از اشعار عرب تتبع  
 کرده باستفراغ پانزده مکرر نمود و آنرا به بحر طویل و مدید و بسیط و وافر کاسل  
 و هزج و رجز و سرلیج و رمل و منسرح و خفیف و مضارع و مقضب  
 و مجتث و تقارب موسوم ساخته و ابوالحسن اخفش بحر دیگر که مستدارک  
 نام دارد بر آن اضافه کرده و متاخرین سه بحر دیگر مسمی بقریب و جدید  
 و مشاکل ایجاد کرده اند لیکن چونکه اکثر حافظات آن خالی از اشتباه و  
 التباس نیست لهذا متروک شد و در دیوان هیچ یکی از اساتذہ شعری  
 برین اوزان یافته نمی شود کذا فی حدائق البلاغت و اکثر موزنین  
 بر آنند که اول سبک شعر فارسی گفت بهرام گور است روزی لشکرا  
 رفته بود شیر بر اصد کرد و از غایت بشاشت این مصرع بر زبانش گذشت  
 ستم آن پیل مان و نم آن شیر لیل

دلارام جنبکی که حسب سوابقش بود در مقابل آن این مصرعه بجزم رسانید

نام پسر ادم ترا و پدرت بوحبله

و صاحب تاج صحیح صادق آورده که اول کسیکه بعد پسر ادم در عهد  
اسلام شعر فارسی ایجاد کرد و خواجده عباس مروی است که چون مأمون خلیفه  
عباسی در ایتدای مائت شالشت بهر و رفت وی قصیده مدحیه در  
زبان فارسی گزید ایند و هزار در هم صد یافت و همین قدر وظیفه او  
بطریق سالیانه مقرر گردید این دو بیت از آن قصیده است  
ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین

کتر اینده بجز و فضل در عالم بدین

مخلافت را تو شایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چو خرام هر دو عین

بالجمله تا حد و ثلث مائت هجری جماعتی قلیل اندک اندک شعر گفته اند  
اما کسی نبود بین سپرداغت تا اینکه در عهد سلطین سامانیه استاد  
ابوالحسن رودکی سمرقندی صدر آرای ایوان شاعری گشته دیوان  
شعر ترتیب داد و غالب اهتمام قدام در مدایح و نصایح بود از آن مدینا  
ابوالقاسم فردوسی طوسی در عهد سلطان محمود غزنوی شتوی را بعد کمال  
رسانید و او حدالدین انوری خاوری در عهد سلطان سنجر سلجوقی

قصیده رونقی تاز و بخشید و شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی  
 رح پیشروای متقران است که هیچ سخنوری پیش از وی طریق غزل  
 را بدین اسلوب لطیف نپهوده و حضرت امیر و دولوی قدس سره  
 در جمیع اشعار نظم شیرین کلامی گوی سبقت از میدان بلاغت ربوده بود  
 ازان در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان مولانا عبدالرحمن جامی  
 و بابا فغانی و ابلی شیرازی و اصفی و مائقی و غنیمت هم از روش منتقدین  
 اند که تجاوز کرده بطرز خاص سخن پیرا گشتند پس ازان بعضی از سخن سخنان  
 مثل محشم کاشی و وحشی زیوی و سمانی و غنیمت صفا بانی  
 آن طور خاص را روشن تر ساخته حسن دیگر بخشیدند اما دیگر محضران آنصفا  
 چون سبب نمانی و ملک قمی و عرفی شیرازی و لطیف پیری نیشاپوری  
 و شیخ علی زکی کره و شیخ ابوالفیض فیضی و حکیم شفقانی در کنانی بیسی  
 یکبار و سنکر روش پیشیان شده طرزی جدید بر روی کار آورده سحر سامری  
 و انمودند و میرزا جلال اسیر بانی بنیاد خیال بندی گردید و شوکت بخاری آنرا نازک  
 تر ساخت و شیخ ناصر علی سهرندی و موسوی خان فطرت و محمد افضل سرنویش  
 خیال را بمرتبه اقصی رسانیدند که دست بر زبان باغ بدان نسبت برسد و غنشی  
 کشمیری و میرزا حسائب اصفهانی در صنعت تشبیل بی مثل برآمدند  
 پس در هر عصری از عصر شعری بلاغت شعرا در کان نقاشی بر چیده

بازار سخن سنجی را گرم ساختند و موجود آینهی و واضع قانونی گشته نوبت  
 نبوت سمند فصاحت را به شمار شاعری جهانیندند و مرتبه شعر را بعیوق  
 و شعرا رسانیدند و شعر برده قسم منقسم است اول غزل و آن چپت بیت است  
 متحد الوزن و قافیة اما در بیت اول لازم است که هر دو مصرع بر یک  
 قافیة باشد و آنرا مطلع نامند و بیت ثانی را حسن مطلع و آن اقل از  
 پنج بیت و اکثر از دوازده نیست اما بعضی بر آن افزوده اند و غالباً  
 در غزل ذکر جمال محبوب و بیان مراتب عشق و محبت می باشد و سخن  
 است که اسم شاعر در بیت اخیر بود و آنرا مقطع گویند دوم قصیده که  
 مانند غزل اما اکثر مضمون آن بمدح و موعظت اشتغال دارد و شرط  
 است که زیاده از دوازده بیت بود و اکثر احدى معین نیست  
 فاما متاخرین شعرای عجم و بیت بیت قرار داده اند و اشعار اوایل قصیده  
 که مشتعل بر ذکر شباب و عشق و بهار و غیره بود یا کثر تشبیب نام نهند  
 و شعر که مشعر انتقال بمدح است آنرا مخلص و گریز نامند  
 و بیشتر ختم آن بر ابیات و عنایب مدوح میکنند و قصیده  
 که در آن تشبیب نبود و ابتر از مدح کرده شود آن موسوم  
 بچرد است سیم قطع و آن عبارتست از بییتی چپت متحد الوزن  
 و قافیة بدون مطلع و آن گویا پاره ایست از قصیده و اقل آن



دو بیت واکشش صدی معین نذار لیکن شرط است که قسمل از  
 قصیده باشد چهارم رباعی و آن دو بیت است فقط مخصوص بحر  
 هزج بر وزن لا حول ولا قوة الا بالله که از حسابات آن بحر بیت و  
 چهار وزن پیدا گردیده اما در بیت اول قافی شرط است و در بیت  
 دوم شرط نیست و آنرا از دو بیتی نیز گویند پنجم سر و آن دو  
 مصراع است و قافی باشد یا نباشد ششم مثنوی و آن اینک  
 هر پیش بابیت دیگر متفوق وزن مختلف القافی بود و آنرا شعری عم  
 بر هفت وزن مشهور قرار داده اند و حضرت امیر خسرو دهلوی قدس  
 سره دو وزن دیگر بر آن افزودند یکی از بحر تقارب مثنی چون -  
 تو این مثنویات سبع اربدانی شود منکشف بر تو سبع المثانی  
 که در هر مصرع تکرار فعلون چهار بار است دوم از بحر سر یح مسدس  
 آمده این هفت کل تازه تر تازه کن رونق گلزار هیز  
 که در هر مصرع لفظ منفتحن سه بار مکرر میشود مولانا جامی رح در خطبه  
 مثنویات هفت اورنگ میفرماید که برای مثنوی وزنی که جامع هفت  
 و غریب باشد سوای این هفت نیست و آنکه امیر خسرو دهلوی رح دو  
 وزن دیگر بر آورده سلامت طبع حاکم است که اول از وصف هفت  
 و دوم از صفت غریب خالی است هفتم ترجمه بند که عبارت است

از چند غزل متحد و الوزن مختلف القوافی که در آخر هر غزل فردی ذوالقافیة  
کرار آید و آن بحسب المعنی یا بیت سابق مربوط بود هشتم ترکیب بند و آن  
مثل ترجیح است اما فرق اینکه در ترکیب هفتم هر بیتیک بعد غزل میآید  
جداگانه میباید و آنرا اواموخت نیز گویند و هفتم تسبیط و آن عبارت  
از چند مصرع است متفق الوزن و القافیة در بند اول و در باقی مصرع  
اخیر مطابق بند اول میآیند پس اگر مصرعها سه است مثلث  
نامند و استعمالش بسیار قلیل است و اگر چهار است مربع  
و چار در چار گویند و اگر پنجبت پنجم موسوم باشد و شش و هفت و  
هشت و نه و ده مصرعی را مستطین و تسبیح و شش و تسبیح و تسبیح نامینند  
و در صورت تسبیط هشت قسم بود و از آن استعمال مزج و جنس و مستطین  
بیشتر است و باقی اقسام اکثر غیر متصل در هم هستند که بعد هر مصرع  
فقره از نثر زیاده کنند که بحسب المعنی یا ما قبل مربوط بود و بعضی این  
فقره را بعد هر بیت میآیند اما اول بیشتر و خوشتر است و این تذکره از این  
ده قسم خالی نیست اگر چه بعضی از اقسام تسبیط که قلیل الاستعمال است  
در آن یافت نشود و الله تعالی اعلم بالصواب حرف الالف عشر لیب  
گلستان خدا گاه بی نخبه السادات مسیبر الهی که از اکابر اس  
آباد من متعلقات همدان است بطبع همدان در نظم گسری پسندیده

سخنوران و بستانت و لطافت کلام برگزیده نظم گستران مدته  
 در صفایان گذراینده بصحبت حکیم شفقانی و آقازهی رسیده آخر  
 الامر پهنه و نشان بجهت نشان بر خورده و بسک ملازمین شاه  
 جهانی منسلک گردید مرد خوش اخلاق و رویش سیرت بوده و نزد  
 اعظم روزگار عزت و اعتبار بیش از پیش حاصل نمود و در سنه  
 ۱۰۶۴<sup>۱۰۶۴</sup> رجب و سنین والف ره نور و سفیر آخرت گشت از او کار  
 خوش و اشعار و لکشی اوست

مطلع نور شدید میا زورخت کاشانه را

سوده میگرد زبان در وصف زلفت شمارا

<p>دل خود بروز کار جوانی کباب بعمو          پیشمت از هر گروشی با ناز عهد تازه بست          نشه از تیغ او دارم که چپاک سیندام          عیب و بزرگوئی الهی ز کفر دین          رباعیا رخسار تو آب در رخ گلنگ داشت          تا همچو برب ز گسستان رفعت          از دوریت ای تازه گل باغ مراد          گریان چو بیاید پریم در کف دست</p>	<p>موی سفید شد نسکی بر کباب ما          خط مشکیت کتاب حسن را شیرازه بست          چون مار آلود نتواند لب از خمیازه بست          عاشق بملت خود و عارف بدین خویش          زلف تو شکن به جسد سفلی نگذاشت          گل نوبت فریاد به طیبیل نگذاشت          چون غنچه چیده خنده ام رفت زیاده          نالان چو سبوی ذالیم در ره باد</p>
--	---

سزست جام وحدت و سرخوش با ده محبت شیخ الاسلام ابوالنضر  
 احمد جام قدس سره که از اولاد جریر بن عبداللہ حبلی صحابی و سرید  
 و خلیفہ شیخ ابوسعید بن ابوالخسیر است تہ کمالاتش عالی و مرتبہ  
 فرق عاداتش متعالی صدر آرای ایوان حقیقت و جلوہ پیرای میدا  
 طریقت صحاب عرفانرا پیشوا و ارباب ایقانرا مقتدا است ولادت  
 با سعادتش در سنہ صدی و اربعین <sup>اعلیٰ</sup> و اربعہ و وفات شریفش در  
 سنہ ۵۲۶ ست و تلیشن و خمدانہ بود از کلمات طیبات او است

آندم که روح را آن خاکی قرن بود	جز داغ بندگی تو اش بر بسین بود
آندم که ما بار امانت در آمسیم	جبریل در خزانہ رحمت امین بود
آندم که عشق بر سر کوی تو نماز ساخت	آدم ہنوز محرم خلد برین بود
آندم که گرمی نفس ما جہان بست	خورشید را زبانہ ہنوز آتشیں بود
رباعیات تا یکسر موی در تو ہستی باقی است	آئین دوکان شود پرستی باقی است
گفتی بت پذیر شکستم رستم	آن بت گذر پذیر شکستی باقی است
چشمم کہ بر شکس لالہ کون آوردہ	بر ہر شہ قطعہ قطرہ های خون آوردہ
ولی تہ طہارتہ اش دل خون شدہ ام	از روزن دیدہ سر ہون آوردہ

مورد فیوضات ربانی محبت انوار سبحانی قطب الاسلام

نوشت الامام شیخ ابوالحسن علی بن بقر الخرقانی کہ ہر عالم و عالمی

از سلطان العارفين شيخ بايزيد بطامي قدس سره السامي  
 تربيت یافته بمرتب کمال و تکميل رسيد وفات شرفيش روز  
 عاشوره ۲۵ ختم و عشرين و اربعه واقع گردیده از کلام معجز نظام  
 او است. رباعيات

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من	دین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو	گر پرده برافت نونهانی و نه من
آن دوست که دیدنش بیاراید چشم	بی دیدنش از گریه نیاساید چشم
مارا ز برای دیدنش باید چشم	وردوست نهیند بچه کار آید چشم

گویند روز عقید الضحی پسر شیخ گفته شد این رباعیات گفته

عاشا که من از حکم تو افغان گمنی	یا خود نفسی خلاف فرمان گمنی
صدقره بین دیگرم بایستی	تا روز چینی بجز تو تسد بان گمنی

سلطان مملکت توحید شکر یار اقلیم تفرید صاحب السیر و الطیر  
 شیخ ابو سعید فضل الله بن ابی الحسین مرید و خلیفه شیخ ابوالفضل

بن حسن سرحی که بکمال است با همه موصوف و کرامات طاہره مشهور و  
 معروف بوده در سنه ۷۱۰ هجری در اربعه از وارا الملال نزلت کده وصال

غایب گردیده این چند رباعی از نتایج طبع والای او است. رباعیات	سزاسر و شت خاوران سنکی نیست
کمزنون دل و دیده بر آنرنگی نیست	

در سیح زمین و صبح فرنگی نیست	کز دست غمت نشسته و تشنگی نیست
سیمایی شده بود ز لگاری دشت	ای دوست بیا و بگذر از صحر چه کشت
گر میل و فداواری اینک دل و جان	وز عزم و فداواری اینک سر و طشت
غازی ز پی شهادت اندر تک پو	غافل که شهید عشق فاضل ترا زواست
در روز قیامت این بان کی ماند	این کشته دشمن است آن کشته دوست
آنروز که آتش محبت افروخت	عاشق روش سوز معشوق آموخت
از جانب دوست سوزد این موز و گداز	تا در گرفت شمع پروانه سوخت

مقرب درگاه حضرت باری شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبداللہ المہروی  
 الانصاری از فیض یافتگان صحبت شیخ ابوالحسن خرقانی است بیت  
 علوم و تبحر چارسوی عالم را فر گرفته و آوازه سمونتر لکش از شرق  
 تا غرب رفته حافظ سلفی که خدایت با سواد صحیح بود و بغیب  
 صحبت با بکتش عالمی راه برایت پیوده و لاوت با کرمش  
 ۳۹۶ در سنست و تسعین و ثمان مائت و ثمان مائت و ثمان مائت و ثمان مائت  
 ۳۸۱ در سنه احدی و ثمان مائت و اربع مائت و اربع مائت و اربع مائت و اربع مائت

انضمام دوست

من بندد عاصم ضای تو کجا است	تا ریک دم نو صفای تو کجا است
مارا تو بختت گریخت کجاست	آن هیچ بود لطف و عطای تو کجا است

مست توام از باوه و جام آزادم | صید توام از دانه و دام آزادم  
 مقصود من از کعب و تبتخاز توئی | ورنه من ازین هر دو مقام آزادم  
 صد سال در آتشم اگر محسل بود | ان آتش سوزنده مرا سهل بود  
 بامروم نا حاصل مبادا صحبت | کز مرکب تبر صحبت نا اهل بود  
 مقبول با نگاه سبحانی | شیخ او حدین کرمانی مرید خلیفه

شیخ رکن الدین سنجاسی و وی مرید شیخ قطب الدین ابهری و وی  
 مرید شیخ نجیب الدین سهروردی است از اکابر باب طریقت  
 و اعظم اصحاب حقیقت بود و بصحبت شیخ محی الدین ابن عزلی دیده  
 گویند که چون شیخ در سماع گرم شدی با مردان معاند کردی هر گاه که وارد  
 بغداد گردید خلیفه پسر بک صاحب حسن و جمال بود با سماع این سخن گفت  
 که او کافر است اگر با من اینگونه حرکتی بیاورد او را بکشم چون  
 سماع گرم شد شیخ بگرامت دریافته این رباعی بدیده خواند

سهل است ما بر سنجبر بودن | در پای مراد دوست بی سر بودن  
 نوا سده که کفندی را بکشی | غازی پو توئی رو است کافر بودن  
 پسر خلیفه گریبان خود در بره سر لقبم شیخ نهاد و بخلقه مریدان  
 داخل شد و فاش در شد خمس و نیش و سنت مازر داده از کلام او است

رباعی

زبان می نگریم چشم سحر در صورت	زیر که ز معنی است اثر در صورت
این عالم صورت است و مادی صویم	معنی نتوان دیدگر و صورت

منظر تجلیات رحمانی شیخ اوسدی اصفهانی فاضلی است  
 سعدن کمال و عارفیست صاحب جد و حال اشعار عاشقانه و ابیات  
 عارفانه بسیار دارد تاریخ وفاتش ۷۳۸ هـ شان و تلمیذین و سبعه از روی  
 تحقیق نوشته اند و قبر وی در مرانه تبریز است گویند که بشرف صحبت  
 شیخ اوسدالدین کرمانی فایز گردیده کلمه ارادتش در آمد این سخن بنظر بعد  
 زمان که از وفات هر دو بزرگوار ظاهر است مستعد میباشد شاید مرید بواسطه  
 باشد این چند بیت از کلام فصاحت نظام اوست

امروز چون بدست تو دادند تیغ فتح	کاری بکن که پیش تو نذر اسپر شود
ز شرم روی تو در باغ وقت گلچیدن	گل آب گرد و دواز دست باغبان بچلک
خاکساران جهان را بقتارت منکر	تو چه دانی که درین گرد و مواری باشد

### رباعیات

از دست فداوه در خلدایق به شور	در پیش تو در و شیس و توانگر همه شور
ای با همه در حدیث و گوشش همه کرد	وی با همه در حضور و چشم همه گور
ای آمده گریان تو و خندان همه کس	وز آمدن تو گشته شادان همه کس
امروز چنان باش که فردا چو روی	خندان تو برون روی و گریان همس



ستقرط عصر بفریم و فراست بقراط و هر بعقل و کیاست فلاطون زمان بدین  
 و ذکار معنوی او ان لطیف رسا الشیخ الرشید ابو علی حسن بن عبداللہ بن سینا  
 کہ علوم ترتیبش بیرون از اندازہ بیان و سمو منتبتش افزون از محیط  
 قیاسان است الحق حکیم مشتمل او در اسلام بمنصہ ظهور زرسیدہ و تطیرش  
 از عصر وی تا حال چشم زمانہ ندیدہ در ۳۰۷ سبعمین و ثلاثاۃ در قریرہ افشاندن  
 اعمال نجس را قدم بساحت وجود نهادہ و در عمر صد سالگی بقبرگشت کلام  
 نجیب و تحفیل علوم ادیب فراغت بجمہ سائر علوم فلسفہ متون غسل  
 گشت و از استعداد فطری و قوت حسی در شانزده سالگی قانون  
 تصنیف نمود و در عمر صد سالگی از جمیع علوم عقلیہ و نقلیہ بہرہ وافی برداشتہ  
 قریب صد کتاب در علم منطق و حکمت و ریاضی و دیگر علوم تصنیف  
 ساخت و در جمیع فنون تحقیقات و تحقیقات کما بینہی پرداخت  
 گویند کہ در علوم شرعیہ ہم دست نگاھی تمام داشتہ و در نجس را فتوای مذکور  
 اربع اہل سنت مسمیہ او و ابن فلکان گفتہ کہ در آخر عمر قرآن عظیم  
 با ہر ہفت قرأت حفظ نمود و در ۳۰۸ شمان و عشرین و اربعۃ وفات  
 یافتہ و در ۳۰۸ مدفون گردید این و در باغی از طبع و الالیش منظر در آمدہ  
 کفر چو منی کز آف و آسان نبود محکم تر از ایسان من ایمان نبود  
 در وہر چو من یکی و آن ہم کاشد پس در ہمہ وہر یک مسلمان نبود